

پژوهشکده مطالعات میان رشته‌ای فرهنگ پژوهی

عنوان نشست: تبیین مشارکت محدود دانشگاه‌ها در حل مسائل اجتماعی و سیاسی

شناسنامه نشست	
واحد برگزار کننده نشست:	پژوهشکده مطالعات میان رشته‌ای فرهنگ پژوهی
مسئول نشست:	دکتر فائز دین پرست (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)
تاریخ برگزاری نشست:	۱۳۹۴/۰۳/۲۰
اعضای هیئت علمی:	دکتر حسین سلیمی (عضو هیئت علمی و رئیس دانشگاه علامه طباطبائی)؛ دکتر هادی خانیکی (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی و رئیس انجمن علمی ارتباطات)؛ دکتر محمدجواد غلامرضا کاشی (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)؛ دکتر محمدامین قانع‌راد (عضو هیئت علمی مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور و رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران)
نمایندگان دستگاه‌های اجرایی مرتبط:	دکتر سید ضیاء هاشمی (معاون فرهنگی اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری)؛ دکتر محمد فاضلی (معاون پژوهشی مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری).

شناسنامه نشست	
دانشگاه نهادی فرهنگی است که با وجود لایه‌ها و عناصر فرهنگی خاص خود، با فرهنگ جامعه وسیع‌تر نیز مناسباتی آشکار و پنهان دارد. رسالت دانشگاه از یک سو، انتقال داشته‌ها و دستاوردهای فرهنگی به نسل‌های تازه و از سوی دیگر، نوآوری و گسترش چشم‌اندازهای جدید در جامعه است. این رسالت دانشگاه به وسیله آموزش و پژوهش تحقق می‌یابد و این دو کارکرد هم دانشگاه را با جامعه پیوند می‌دهد و هم امکان پیشگامی آن را در عرصه‌های گوناگون فراهم می‌سازد. یکی از کارکردهای نهاد دانشگاه، مشارکت فعال در فرایند حل مسائل مبتلابه جامعه است. ایفای این کارکرد به‌طور هم‌زمان موجب توسعه دانش و بهبود زندگی بشری در ابعاد گوناگون می‌شود. آنچه تحت عنوان ارتباط با صنعت شناخته می‌شود، مرتبط با این کارکرد است. علی‌رغم آنکه ارتباط دانشگاه با صنعت (به معنای خاص کلمه) نیز در ایران جایگاه چندان مطلوبی ندارد، اما در مقام مقایسه علوم اجتماعی و علوم فنی - مهندسی، به‌روشنی می‌توان مدعی شد که تدبیر امور اجتماعی (به معنای وسیع کلمه) ربط چندان با نهاد دانشگاه و علوم اجتماعی ندارد. گفتار رئیس جمهور در نشست بهمن‌ماه ۱۳۹۲ رؤسای دانشگاه‌ها مبنی بر گلایه از عدم ورود دانشگاهیان در مسائل مهم اجتماعی و سیاسی، نشانه روشنی از این مسئله است.	مسئله محوری نشست:
نهاد ریاست جمهوری، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری	سازمان‌های هدف توصیه سیاستی:

مقدمه

شکاف میان دانشگاه و دولت به‌مثابه آسیب، مورد توجه دانشگاهیان و دولتمردان قرار گرفته است؛ از یک سو دولتمردان نیاز به مشارکت دانشگاه و دانشگاهیان در حل مشکلات مختلف کشور از قبیل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را خواهان هستند و از سویی دیگر، دانشگاهیان اتخاذ سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌ها بدون پشتوانه پژوهش دانشگاهی را از سوی دولت‌های مختلف مورد انتقاد قرار داده‌اند. از این رو عرضه دستورالعمل‌هایی برای ارتقای سطح

مشارکت دانشگاه، در حل مسائل کشور، نیازمند پاسخ به سه سؤال اساسی است:

۱. وضعیت فعلی چیست و چرا نیاز به تغییر دارد؟
 ۲. وضعیت مطلوب چیست؟
 ۳. راه رسیدن به وضعیت مطلوب چیست و این راه چه چالش‌هایی دارد و هر یک از این مسیرها چه نقاط ضعف و قوتی دارد؟
- در ذیل می‌کوشیم پاسخی مشخص و مرتبط به سؤالات مطرح‌شده دهیم.

وضعیت فعلی مشارکت دانشگاه و ضرورت تغییر آن:

الف- محدودیت‌های بیرونی

- ظرفیت‌های علمی، انسانی و سازمانی دانشگاه از طریق مداخلات بیرونی، دچار محدودیت می‌شود و این محدودیت و اختلال، حاصل حاکمیت نگاه سیاسی بر دانشگاه‌ها، حاکمیت رویکردهای جناحی بر دانشگاه‌ها، سیاست‌زدگی، دخالت دادن سلاقی سیاسی در مدیریت دانشگاه‌ها، امنیتی شدن فضای دانشگاه، برخوردهای آمرانه، نسبت به دانشگاه و عدم استقلال مالی دانشگاه از دولت است. عواملی که سبب محدود کردن دانشگاه‌ها برای ایفای نقش اجتماعی خود شمرده می‌شوند و با این استدلال صورت می‌گیرند که مدیریت دانشگاه‌ها متفاوت از سایر سازمان‌هاست؛ بنابراین این تفاوت در مدیریت برای سایر نهادها ایجاد حق می‌کند که در روند و مدیریت آن سلیقه‌های سیاسی - جناحی خود را اعمال کنند.

ب- نبود نهادهای واسط و تقسیم کار

- نبود واسطه میان دانشگاه و دولت، نبود ساختار حقوقی و سازمانی، تبدیل دانش به سیاست‌گذاری و همچنین عدم دسترسی به داده آشکار و پنهان برای طراحی و سیاست‌گذاری؛ بنابراین عدم توانایی در برقراری ارتباط با نهادهای موازی مانند اتاق فکر و اندیشکده‌هایی که دانش را آماده تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری می‌کنند، از یک طرف و عدم تقسیم کار مشخص میان دانشگاه و دولت از طرف دیگر مدنظر است. برای حل کردن مسائل، دانشگاه بی‌واسطه نمی‌تواند عمل کند؛ زیرا در علوم دیگر هم بی‌واسطه نبوده است، بلکه شرکت‌های مشاور راه‌حل ارائه می‌دادند. از این‌رو اندیشکده‌ها در دنیا ابزار تبدیل Knowledge به

Policy هستند؛ اما ما در ایران این واسطه‌ها را نداریم. اگر یک سری پژوهشکده داریم که کار دانشگاه‌ها را انجام می‌دهند و مانند پایان‌نامه‌های دانشگاهی عمل می‌کنند. در این پژوهشکده‌ها جایی جهت تبدیل Knowledge به Policy وجود ندارد. اساساً ما جایی به نام پژوهشکده خصوصی را به رسمیت نمی‌شناسیم؛ به عبارتی بهتر مفهوم چندگانه دانشگاه پذیرفته نشده است. پیش از انقلاب، مدرسه عالی کارکرد خودش را داشت؛ کالج و دانشگاه هم کارکرد خودشان را. نظام چندگانه دانشگاه وجود داشت ولی درحالحاضر، همه این مراکز با ظرفیت‌ها و وظیفه‌های گوناگون، تبدیل به چیزی واحد به نام دانشگاه شده‌اند.

جایی که افراد استقلال دارند به گونه‌ای دیگر فکر کنند، سلسله‌مراتبی نیست و تنها فکر در آن مهم است. ما ساختار حقوقی و سازمانی تبدیل شدن دانش به سیاست را ایجاد نکردیم و هزینه‌های مشارکت هم بالاست. در نظام‌های اجتماعی و سیاسی، تقسیم‌کاری میان دانشگاه، نهادهای واسطه، دستگاه دولت، رسانه‌ها و سایر نهادهای مرتبط ایجاد شده که به مشارکت دانشگاه در بررسی و حل مسائل کمک می‌کند. دانشگاه از جمله ظرفیت‌هایی است که قادر است با توجه به امکانات انسانی و مادی، درباره مسائل پژوهش و تحقیق حرفه‌ای انجام دهد، اما رابطه تعریف شده‌ای وجود ندارد که به شیوه‌ای نظام‌مند، دانشگاه را در این زمینه درگیر کند. کارویژه دانشگاه در این زمینه مشخص نیست. در بسیاری از موارد، عملاً دانشگاه‌ها مخاطب این مسائل قرار نمی‌گیرند. گویی رسالت دانشگاه پرداختن به مسائل انتزاعی و تئوریک و انجام صرف وظایف آموزشی است تا پرداختن جدی به مسائل عینی. مشارکت فعلی در حل مشکلات کشور از سوی دانشگاهیان فردی، غیرنهادین و فارغ از شرایط ساختاری مطلوب است. دانشگاه به علت فقدان تقسیم کار با تعارض نقش‌ها روبه‌روست و انواع انتظارات را بخش‌های مختلف از این نهاد اجتماعی مطرح می‌کنند.

ج- درخواست کارکردهای مختلف از دانشگاه

از مسئله تربیت شهروند تا دادن هویت ملی و دینی و فرهنگی و تربیت نیروی انسانی، تولید دانش نظری و اخیراً تولید بسته‌های سیاستی. تولید بسته‌های سیاستی به معنای تولید دانش سیاستی که در اختیار سیاست‌گذاران قرار دهد؛ مثلاً بحث مسئله تولید ثروت هم که اخیراً به آن پرداخته می‌شود، یکی از عوامل دیگری خواهد بود که روح دانشگاه را زایل می‌کند.

تولید ثروت کارکرد بازار است، نه دانشگاه. تعارض نقش‌های دانشگاه، یکی از مشکلات اساسی است.

د- بی‌اعتمادی به دانشگاه

در کنار نبودن تقسیم‌کار، مسئله ساختار معیوب عامل دولت با دانشگاه و دانشگاه با استادان و دانشجویان مطرح است، مسئله‌ای به اعتماد مربوط است. دولت به دانشگاه‌ها اعتماد ندارد. مسئله فقط دولت نیست، استادان به هم اعتماد ندارند؛ استادان به دانشجویان اعتماد ندارند و دانشجویان به دانشجویان. دانشجوی وقتی این تضاد را می‌بیند، وقتی می‌بیند که برنامه تحقیقاتی مورد علاقه‌اش در دانشگاه وجود ندارد و خود نیز نمی‌تواند برنامه‌ای را پیش ببرد، از دانشگاه سرخورده می‌شود و نهاد دانشگاه را نماد کل دولت - هر دولتی که باشد - می‌بیند و از آن‌هم ناراضی می‌شود و جدیت دانشگاه از نظرش می‌افتد.

ه- نبود دستور کار مشخص

نامشخص بودن نیاز دولت و عزم سیاسی در قالب دستور کار، در مواجهه با دانشگاه و صرف بیان خواسته‌های آماری و کمی در مورد دانش، از جمله حجم فراوانی از ورودی و خروجی دانشجوی، تولید میزان مقالات مشخص غیر کاربردی در زمینه‌های مختلف. معیار کمی به جای اهداف دانشگاه، یکی دیگر از آسیب‌هاست. فقط به میزان انتشار مقالات استادان ایرانی در ISI استناد کردن و مانع هرگونه ارتباط سازمان‌یافته با جهان علم شدن و دادوستد علمی استادان با جامعه جهانی، با سوءظن همراه است. فقدان تعامل جدی با گروه‌های تحقیقاتی همسو و مشابه در جهان، نوعی توهّم علمی و تحقیقاتی به وجود می‌آورد. حالا برنامه تحقیقاتی آن‌ها چقدر با نیازها و تقاضاهای ما هماهنگ است، معلوم نیست. تعامل دانشگاه‌های ایرانی با دانشگاه‌های جهان، بسیار کم است.

و- اختلال در سیاست خروجی دانشگاه

گسست و اختلال رسانه‌ای در حوزه دانشگاه، حوزه‌های روشنفکری و فکری غیررسمی، نهاد مدنی، حوزه سیاسی و بالآخره حوزه‌های پراکنده مردمی. در این حوزه‌ها که قرار است مخاطبان و متولیان فهم و شناخت و حل و فصل مسائل اجتماعی باشند، هریک به واسطه تأخر در فهم مسئله، نگاه متفاوت به مشکل و به تبع آن حل و فصل‌های گاهی متضاد و عدم

بهره‌گیری از کوشش‌های حوزه‌های دیگر و بالأخره کاربردی نکردن نتایج به‌دست آمده، شبیه جزایر دورافتاده و پراکنده‌ای هستند که تلاش‌هایشان مقطعی و گذراست و قادر نیستند در چارچوب مجموعه‌ای منسجم، به انباشت دانش دربارهٔ مسائل خاص اجتماعی و حل و فصل آن مسائل بپردازند.

ز- نبود سازوکار روشن در مورد نحوهٔ ارتباط

پژوهش در برخی از مسائل اجتماعی (که در چارچوب پروژه‌های تحقیقاتی و سمینارها انجام می‌گیرد)، هرچند در بسیاری از موارد، حاوی نتایج عملی مفیدی است، اما متأسفانه اجرایی نیست. گویی دانشگاه و سفارش‌دهنده، تنها موظف به انجام تکلیف بوده‌اند و دیگر نیازی نمی‌بینند دستاوردهای چنین پژوهش‌هایی را برای محققان بعدی انباشت کنند و به سراغ آنکه پژوهش‌ها سویه کاربردی و عینی پیدا کنند نیز نمی‌روند. رابطه دانشگاهیان و دولت این‌گونه تعریف می‌شود که دولت دربارهٔ موضوعات مختلف، به دانشگاهیان موضوع می‌دهد، دانشگاهیان با همان نگاه بی‌طرف و بدون جهت‌گیری ارزشی تحقیق می‌کنند و دولت هم نتیجه تحقیقات آنان را برای حل موضوع به کار ببندد. در صورتی که دولت برای تحقیق، بودجهٔ کلانی هم در نظر می‌گیرد، محقق آن را انجام می‌دهد. نتیجه تحقیق هم بعد از اخذ در ادارهٔ دولتی مربوط بایگانی می‌شود و تحقیقاتی که انجام می‌شود، مورد بحث قرار نمی‌گیرد. به همین سبب فقط به درد آرشیو ادارات دولتی می‌خورد. این تحقیقات نه توانسته است مسئله‌ای را حل کند، نه مشکلی را پیش‌بینی کند. دانشمندان تحقیقشان را انجام می‌دهند و بدون احساس کوچک‌ترین مسئولیت کاربرست این تحقیقات را به دولت محول می‌کنند.

ح- ضعف گفت‌وگو و امکان گفت‌وگو

میان انتظاراتی که بخش غیردانشگاهی (دولت و جامعه) و نهادهای دانشگاهی دارند، تفاوت وجود دارد؛ چرا که دستگاه‌های بیرون دانشگاه انتظار دارند که دانشگاه بسته‌های سیاستی را زود برای آن‌ها آماده کند و از سایر مسائل هم سریع‌تر عبور کند و به همین علت، می‌توان ریشهٔ بی‌اعتمادی به دانشگاه، به خصوص از جانب نهادهای اجرایی را کلی‌گویی و تئوری‌پردازی دانشگاه دانست. از طرف دیگر، دانشگاه هم ادعاهایی دارد مبنی بر اینکه شرایط نظریه‌پردازی و ورود به مسائل سیاسی و اجتماعی برایش وجود ندارد و ورود به هریک از این مقولات

برایش پرهزینه است و البته چندان گوش شنوایی هم برای شنیدن حرف‌های دانشگاهی در کار نیست؛ بنابراین هم به لحاظ ساختاری و هم عاملیتی، نهاد دانشگاه و دانشگاهیان مشارکت اندکی در ورود به امر سیاسی دارند. به عبارت دیگر اختلال‌های گفت‌وگویی میان نهاد دانشگاه، نهاد سیاست و نهاد فرهنگی یا روشنفکری را شاهدیم. دانشگاه به نوعی نظاره‌گری دچار شده است. این خلوت‌گزیدگی بر نهاد دانشگاه تحمیل هم شده است؛ به عبارت دیگر به میزانی که دانشگاه ورود پیدا می‌کند، به همان میزان از آن استفاده نمی‌شود. این مسئله اختلالی است که جدید هم نیست. «به زبان آمدن» و یا «خلوت‌گزیدگی» نهاد دانشگاه و دانشمندان و اندیشمندان در قبال مسائل مبتلا به جامعه، از جمله مسائل تک‌سببی نیستند که علل آن به سادگی روشن شود و چاره آن هم در صدور چند دستورالعمل اداری خلاصه شود. وجه غالب دانشگاه ما این است که از مسئله سخت اجتماعی و سیاسی می‌گریزد؛ چون برایش پرهزینه است، نه تنها هزینه‌های سیاسی، بلکه هزینه‌های نظام اداری دانشگاهی را هم در پی دارد. «نظاره‌گری» دانشگاه به جای «مشارکت‌جویی» آن است؛ به این معنا که اکثریت اعضای آن «نظاره‌گر» در امر سیاسی و اجتماعی‌اند و اقلیت آن «کنشگر». اگر سردمدار سیاسی تعیین کند که مسئله چیست آن موقع از همه نهادها به صورت مکانیکی طلب می‌کند که در حل مسئله‌ای که مثلاً آقای رئیس‌جمهور تشخیص داده‌اند، کمک کنند. به نظر می‌رسد دانشگاه به این شیوه از حل مسئله نمی‌تواند کمکی بکند.

ت- نبود اجماع در مورد اولویت‌ها

- اولویت‌بخشی به نیازهای خاص اجتماعی و فرهنگی و تکنیکی و خواست دانشگاه برای ورود به آن‌ها، فضای دانشگاهی را از درون گسیخته می‌کند و تولید و ترویج علم به منزله یک کلیت، به حاشیه می‌رود. بحران دانشگاه‌های امروز یکی همین بحران نهادی است؛ یعنی دولت پول می‌دهد که دانشگاه‌هایش در خدمت اقداماتی باشد که او به تنهایی تشخیص داد است. بهره‌گیری‌های موردی از دانشگاه و درعین حال به رسمیت نشناختن استقلال نهادی دانشگاه، به معنای گسیختن روح تمامیت‌بخش به فضای دانشگاهی است. این بحرانی است که روح تولید علم را از بین برده است.

ی- نگاه‌گزینی به کارکرد دانشگاه

- به رسمیت شناخته نشدن حوزه مسائل اجتماعی و سیاسی به عنوان یک حوزه تخصصی، تردید در مشروعیت دانشگاه از سوی نخبگان سیاسی و دینی، تعریف نشدن رابطه قواعد بازی در دانشگاه و دولت، نگاه ابزارگرایانه به دانشگاه و نادیده گرفتن لبه‌های دوگانه ابزاری و بازاندیشانه یا کارکردی و فکری دانشگاه، مانع مشارکت مؤثر دانشگاه در حل مسائل اجتماعی و سیاسی هستند.

ک- نبود منطق ارزیابی مناسب

- یکی از موانع مشارکت دانشگاه، نگاه برخاسته از مهندسی است که تلاش دارد سریع به یک فرمول برسد؛ بنابراین جایی برای توجه به برنامه تحقیقاتی وجود ندارد و همه کارها براساس معادلات رسمی و اداری انجام می‌شود. تمرکز تحقیقاتی نیاز نیست چون استاد باید رزومه مشخصی را تا زمان مشخصی عرضه کند؛ این یعنی عدم کارایی نظام ارتقاء دانشگاهی در سوق دادن و تشویق استادان به پژوهش جدی و تأثیرگذار و مرتبط در حل مشکلات کشور؛ زیرا در نظام ارتقاء فعلی استاد مهم‌ترین دغدغه‌اش جمع کردن مدارکی برای برطرف کردن این ملاک‌های ارزیابی است؛ این نظام ارتقاء یعنی حاکم کردن ذهنیت کلنگی بر تحقیقات دانشگاهی.

وضعیت مطلوب چیست؟

۱. اگر دانشگاه مستقل باشد و بتواند فرایندهای برخاسته از خود دانشگاه بر مدیریت آن حاکم باشد، احتمالاً دستاوردهای بیشتری خواهد داشت و ظرفیت‌های علمی، انسانی و سازمانی دانشگاه، اگر از طریق مداخلات بیرونی دچار محدودیت نشود، احتمالاً دانشگاه می‌تواند در ایفای مسئولیت‌های اجتماعی خود موفق‌تر باشد.

۲. دانشگاه در وضعیت مطلوب، محل مراجعه نهادهای مختلف برای گرفتن راه‌حل در مورد مشکلات پیش رویشان است؛ به عبارتی این نهادها از دانشگاه راه‌حل بخواهند؛ یعنی کسانی برای حل مشکلات اجتماعی به دانشگاه مراجعه کنند. دانشگاه مخاطب، این مشکلات هستند. در مرحله و بعد از شناسایی مشکل و ارائه راه‌حل از سمت

دانشگاه، این راه‌حل‌ها را نهادهای مختلف باید به کار گیرند.

۳. کارکرد مشروع دانشگاه، در وهله اول به پذیرش جایگاه آن از سوی دولت و جامعه و به عبارت دیگر شکل‌گیری نوعی تقسیم‌کار آشکار و پنهان بین نهادهای گوناگون دانش، فرهنگ و سیاست بستگی دارد. دانشگاه برای انجام کارکرد دوگانه‌اش به ساختار رابطه‌ای با دولت و جامعه نیاز دارد که هم آن را با این دو پیوند دهد و هم استقلال سازمانی و نهادی‌اش را محفوظ دارد. این رابطه ساختاری خاص، فضای مناسبی برای دانشگاه فراهم می‌کند که فارغ از سلطه سایر نهادها - اما در تعامل ساختاری با آنها- به اندیشه‌ورزی و تولید ایده و مفهوم برای باروری فرهنگی و نوآوری اجتماعی بپردازد.

۴. تنها به شرط پذیرش خصلت ناوابسته دانشگاه است که می‌توان انتظار داشت دانشگاه به نهاد مقتدری برای تولید علم تبدیل شود. تنها پس از آن است که می‌توان از نسبت دانشگاه با مشکلات عینی و محیطی آن پرسید. علم به شرط به رسمیت شناخته شدن نهادی، می‌تواند به منزله روح کلیت‌بخش به فضای دانشگاهی عمل کند؛ اما علم به شرطی به منزله روح کلیت‌بخش در فضای دانشگاهی عمل می‌کند که کلیت آن به رسمیت شناخته شود.

راه رسیدن به وضعیت مطلوب چیست و این راه چه چالش‌هایی دارد؟

الف- احیاء مجدد عرصه عمومی

۱. نهاد دانشگاه، نه مستقیم، بلکه با واسطه یک نهاد دیگر قادر است در قامت نهادی مقتدر و کمک‌کننده به حل مشکلات کشور، ایفای نقش کند. این واسطه حوزه عمومی است. پیشنهادی برون‌رفت از وضعیت فعلی، بر احیای مجدد عرصه عمومی، تقلیل فضای امنیتی، اعتماد به نهادهای ارتباطی وابسته به طبقه متوسط شهری، گشودن امکان برای استقلال علمی دانشگاه‌ها، حاکمیت دوباره موازین و قواعد ارتباطات علمی در فضای دانشگاهی استوار است.

۲. باید امکان گفت‌وگو را فراهم کنیم. بعد از امکان گفت‌وگو میان دانشگاه و دولت،

می‌توان امکان مسئله‌گریزی دانشگاه را هم مرتفع کرد. وجه غالب دانشگاه ما این است که از مسئله سخت اجتماعی و سیاسی می‌گریزد؛ چون برایش پرهزینه است، نه تنها هزینه‌های سیاسی، بلکه هزینه‌های نظام اداری دانشگاهی را هم در پی دارد.

ب- احیاء و ایجاد نهادهای واسط

روابط بین دانشگاه و دولت می‌بایست از طریق انجمن‌های علمی و تخصصی برقرار شود. دانشگاهیان و انجمن‌های علمی، باید به‌نوبه خود به شیوه فعال و کنشگرانه در بر ساخت فضای ساختاری مبتنی بر تمایز تعاملی از طریق ساخت شبکه‌های ناهمگن برای شکل‌دهی هم‌زمان علم و جامعه تلاش کنند. شکل‌گیری ساختار رابطه‌ای مناسب بین دانشگاه، جامعه و دولت، به گسترش مفاهیم دانشگاه توسعه‌گرا و مسئولیت اجتماعی دانشگاه و به رسمیت شناخته شدن آزادی دانشگاهی و در نتیجه به مشارکت مؤثر دانشگاهیان در تدوین الگوی رابطه علم و سیاست‌گذاری، تعمیق نقد سیاستی از عملکردهای دولت‌ها و شناخت و حل مسائل اجتماعی کمک خواهد کرد.

ج- روشن کردن کارکرد نهادی

۱. نظام چندگانه دانشگاه باید احیا شود. باید مفهوم چندگانه دانشگاه را بپذیریم. پیش از انقلاب مدرسه عالی کارکرد خودش را داشت، کالج و دانشگاه هم کارکرد خودشان را. نظام چندگانه دانشگاه باید احیا شود. برای احیای روح دانشگاه باید استقلال دانشگاه و آزادی دانشگاهی آن به رسمیت شناخته شود. مبحثی نظیر انتخاب رؤسای دانشگاه‌ها و ارتقای استادان باید بر عهده نهادهای مستقل با نام پارلمان دانشگاه باشد که در آن تصمیم‌گیری‌ها با حضور اعضای منتخب دانشگاه‌ها صورت گیرد.
۲. تقسیم کار برای مشارکت در بررسی و حل مشکلات کشور؛ نیازمند زیرساخت نهادی و سازمانی مشخصی است که در کشور کاستی‌های جدی در خصوص آن وجود دارد. در دنیا برای این مشارکت با واسطه علوم انسانی «اندیشکده‌ها» تأسیس شده‌اند. در نظام‌های اجتماعی و سیاسی، تقسیم کاری میان دانشگاه، نهادهای واسطه، دستگاه دولت، رسانه‌ها و سایر نهادهای مرتبط ایجاد شده که به مشارکت دانشگاه در بررسی و حل مسائل کمک می‌کند. ابتدا باید این تقسیم کار را مشخص کرد.

ه- امکان دسترسی به داده

۱. ساختار حقوقی و سازمانی تبدیل دانش به سیاست‌گذاری را باید ایجاد کرد. راه حل تبدیل دانش به سیاست‌گذاری دسترسی به داده است. برای طراحی و سیاست‌گذاری باید داده آشکار و پنهان هر دو در دسترس پژوهشگران باشند.
۲. از طرف دیگر، سیاست‌گذاری مبتنی بر ارزش‌های سیستم است و احتیاج به گفت-وگویی اجتماعی مفصل دارد. امنیت گفتگو و بعد منافع گروه‌های ذی‌نفع همه از مسائلی هستند که در این امر تعیین‌کننده‌اند و البته بحث منابع هم مطرح است. همه این‌ها در بستر نیاز دولت مطرح است.

و- ایجاد سازوکار تعامل

۱. مشارکت مدنی دانشگاهیان باید با رعایت «تعامل سازمانی و نهادی» در عین «فاصله‌های ساختاری» تأمین شود؛ این مشارکت مدنی به ارتقاء کیفیت بروندهای پژوهشی، مشاوره‌ای و سیاستی کمک می‌کند و در نتیجه اعتماد دولت‌ها به اثربخشی فعالیت‌های دانشگاهیان را نیز افزایش خواهد داد.
۲. شکل‌گیری ساختار رابطه‌ای مناسب بین دانشگاه، جامعه و دولت به گسترش مفاهیم دانشگاه توسعه‌گرا و مسئولیت اجتماعی دانشگاه و به رسمیت شناخته شدن آزادی دانشگاهی و در نتیجه به مشارکت مؤثر دانشگاهیان در تدوین الگوی رابطه علم و سیاست‌گذاری، تعمیق نقد سیاستی از عملکردهای دولت‌ها و شناخت و حل مسائل اجتماعی کمک خواهد کرد.

ز- ارتقای نقش گروه‌های غیردولتی برای موازنه تقاضای متقابل دولت و دانشگاه

۱. چارچوب‌های راهنمای لازم برای ارزیابی بیرونی از طریق نهادهای ذی‌صلاح حرفه‌ای (و نه دولت) تنظیم بشوند؛ به شکلی که انعطاف‌پذیر باشند؛ زیرا ارزشیابی آموزش عالی، بدون فعالیت و مشارکت نهادهای حرفه‌ای و تخصصی غیردولتی در اعتبارسنجی و بدون رسانه‌های مستقل غیردولتی به سامان نمی‌رسد. الگوی ارزیابی درونی و بیرونی (اعتبارسنجی) با همکاری و تعامل شبکه‌ای از کلیه ذی‌نفعان مانند دانشگاه‌ها، انجمن‌های علمی، نهادهای غیردولتی، دولت و بازار کار، مطمئناً گزینه مناسب‌تری برای دوره گذار

آموزش عالی ایران به ترازهای کیفیت جهانی (کلاس جهانی) است.

۲. توسعه نهادهای غیردولتی در ابعاد مختلف نظام آموزشی و علمی کشور، از جمله در حوزه اقتصادی و نظام حرفه‌ای دانشگاهی، می‌تواند شکاف میان انتظارات و راهبردهای کلان دانشگاهی را کمتر کند. با پیشنهاد گفته‌شده، می‌توان این انتظارات را در نظر داشت: تضمین کیفیت و اعتبارسنجی، ارزیابی شاخص توسعه انسانی (شامل نشانگرهای آموزش، سلامت و درآمد)، بسط دموکراسی و گسترش فرایندهای عرفی شدن به مثابه نشانه‌هایی از بلوغ جامعه دانشگاهی ایران و همچنین تنوع اعتبارات آموزش عالی در حکم پشتوانه استقلال همه‌جانبه دانشگاه‌ها؛ بنابراین اگر بخش‌های غیردولتی تقویت شود، شرایط رقابتی به وجود می‌آید و از این رهگذر، انجمن‌های علمی و نهادهای حرفه‌ای غیردولتی و درعین حال تخصصی در حوزه آموزشی و علمی رشد می‌کنند.

۳. تدابیر و تمهیدات مؤثر نظام‌مند و قانونمندی که به واسطه آن، نهادهای مدنی و صنفی و علمی، سازمان‌های حرفه‌ای و پژوهشی مستقل، انجمن‌های تخصصی و شبکه‌های اجتماعی، به صورت غیردولتی و غیر بوروکراتیک و پویا قادر و مایل باشند در فرایندهای سیاست‌گذاری نفوذ کنند و آن را به طور مؤثر تحت تأثیر قرار دهند.

ح- ارتقای سازوکارها و اختیارات برای بین‌المللی کردن دانشگاه‌ها

خط‌مشی‌های مناسب حمایتی و ملزومات قانونی و مدیریتی، برای چرخش مغزها با هدف استفاده بیش‌ازپیش از قابلیت‌های موجود در کشور و گسترش تعاملات و همکاری‌های علمی بین‌المللی. دانشگاه فقط به پشتوانه استقلال، خودگردانی و آزادی‌های دانشگاهی و با مدیریت‌های مستقل حرفه‌ای از طریق همکاری‌های آزاد بین‌المللی است که می‌تواند باعث شود رسالت خود را در قبال جامعه به انجام برساند؛ به عبارت دیگر باز کردن فضای دانشگاهی و روابط بین‌المللی برای ایجاد امکان همکاری و همفکری و استفاده از تجربه‌های ملی و بین‌المللی در این حوزه ضروری است.

ت- تجدیدنظر در سیاست‌های دانشگاهی

۱. استقلال دانشگاه و خودگردانی مالی و اداری دانشگاه‌ها حفظ شود تا بتواند بدون دغدغه، به پرسش‌های بنیادی در جامعه پاسخ دهند و این پرسش‌ها فضایی را برای

پژوهش و تحقیق فراهم کنند و از نتیجه این پژوهش‌ها در سیاست‌گذاری کلان کشور استفاده شود. دانشگاه نهادی ملی است و باید در خدمت توسعه کلان جامعه باشد و بین دانش، توسعه و سیاست‌گذاری برای توسعه پیوند ایجاد کند.

۲. بازتعریف سیاست‌های فرهنگی دانشگاه با این جهت‌گیری که در فعالیت‌های آموزشی- پژوهشی تنوعات فرهنگی، قومی و جنسیتی به‌مثابه سرمایه‌های فرهنگی برای تولید علم و تربیت نیروی متخصص تلقی شود. در این صورت است که امکان گفت‌وگو و استفاده حداکثری از پتانسیل دانشگاه میسر خواهد بود. این امر موجب قرار گرفتن همه گروه‌های دانشگاهی و ظرفیت‌هایشان در گفتمان دانشگاهی ایران خواهد بود.

۳. تغییر الگوهای مدیریت دانشگاهی در حوزه‌های سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی، ارتقاء استادان از مدیریت یکپارچه علوم پایه و مهندسی و در مقابل افزایش اختیارات برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری به مدیران دانشگاهی در حوزه‌های انسانی و اجتماعی. درعین حال تعریف و ایجاد سازوکار دقیق و علمی برای ارتباط میان گروه‌های فنی- پایه و انسانی اجتماعی برای تشخیص بهتر نیازهای کلان آموزشی و تدوین راهبردهای کلان علمی کشور.